



۲۰۱۹/۰۹/۲۹

حنیف رهیاب رحیمی

## محمد هاشم میوندوال، سیاستمدارِ فرزانه



نهم میزان (اول اکتوبر) مصادف است با روز شهادت شادروان محمد هاشم میوندوال یکی از فرزندان صدیق و دلسوز این وطن، سیاستمدارِ بادانش، بادرد، شریف و خردمند. این شخصیتِ فرزانه که فرزند یک مولوی بی بضاعت بود، دوران کودکی و جوانی اش را در فقری که مسلط بر اکثریت مردم کشور بود، سپری نمود. پس از فراغت از تحصیل با نکاویت و توانایی فکری که داشت، مدارج ترقی و پیشرفت را یکی پی دیگری پیمود و تا به کرسی صدراعظمی کشور ارتقا یافت.



زنده یاد محمد هاشم میوندوال صدراعظم افغانستان با "روزولت" رئیس جمهور امریکا

محمد هاشم میوندوال با تحلیل و درک خوبی که از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور داشت، به خاطر نجات میهن از فقر و پسمانی و به خاطر بهبود زندگی اکثریت مردم سازمانی را اساس گذاشت که با سایر احزاب و سازمان های موجود آن زمان از ریشه تفاوت داشت. او حزب مترقی دیموکرات را که مجهز با ایدیالوژی دیموکراسی مترقی است، برای درمان دردهای میهن و مردم اساس گذاشت که پایه های اساسی مرامنامه آن با در نظر داشت فرهنگ و کلتور مسلط در کشور، بر اصول دین، مشروطیت، ملیت، دیموکراسی مترقی، عدالت اجتماعی استوار بود که اکنون بنا بر تحولات اجتماعی و ضرورت های روز آنرا می توان تحت شاخص های دین، آزادی، دیموکراسی سیاسی، دیموکراسی اجتماعی و دیموکراسی سیاسی مشاهده نمود. ولی با کمال تأسف چون این حزب در زمان قدرت آن مرحوم پایه گذاری

گردید، توده های عوام آنرا درک نکردند و در کنار یک عده جوانان پیشرو و مردم عادی، یک قشر بیروکرات فرصت طلب نیز در بین آن جای گرفت.

گرچه باز هم در دوران اعلیحضرت محمد ظاهرشاه که مبارزات علنی و مخفی احزاب چپی و راستی به اوج خود رسیده بود، حزب نویناد دیموکرات مترقی جایگاه خاصش را در میان روشنفکران و مردم باز کرد ولی پس از پیروزی کودتای ۲۶ سرطان، اعدام رهبر محبوب حزب دیموکرات مترقی توسط شرکای چپی کودتای سردار محمد داود و زندانی شدن سایر کدرهای حزبی، این حزب را پارچه پارچه ساختند.

شادروان میوندوال، یک شخصیت ملی و سیاسی بود که همه اقوام افغانستان را به گلهایی تشبیه می نمود که هرکدام آن با رنگ و بوی خاص در یک گُرد زیبا جمع و آنرا زیب و زینت بخشیده اند و آن گُرد زیبا و رنگارنگ، ملیت افغان است.

او چون از میان مردم برخاسته بود و دردها و خواست های مردم را در دلش حک داشت، در زمانیکه به بلندترین مقام دولتی یعنی صدارت افغانستان برگزیده شد، مردمش را از یاد نبرده و از همانجا یعنی بلندترین رده حکومت، برای اولین بار در تاریخ کشور دیموکراسی را بصورت حقیقی و واقعی آن تمثیل نمود و خواست تا درد مردم و خواست های آنها را از زبان خودشان بشنود.

در آغازین روز رسیدن به مقام صدارت، بدون بادیگارد و محافظ، رهسپار پوهنتون کابل گردید. در آنجا محصلین به خاطر شهادت یکتن از محصلین در روز سوم عقرب به تظاهرات قهرآمیز و گسترده ای دست زده بودند که نیروهای امنیتی و حکومت از کنترل آن عاجز مانده بود. میوندوال به جمع محصلین پیوست، در فاتحه شهادی آنها شرکت کرد و با ایراد بیانیه ای از پی گیری قاتلین و رهایی محصلین زندانی شده که پیش از آمدنش در بین محصلین، امر رهایی شانرا صادر نموده بود، اطمینان داد.

دروازه دفتر صدارت میوندوال بروی مردم همیشه باز بود، داد و فریاد همه بدون کدام مشکل و قیودات شنیده می شد و از آنها دستگیری صورت می گرفت. این تنها نبود، برنامه ابتکاری میوندوال تحت نام «خلکو ته ورخم» نحوه دیگر تمثیل دیموکراسی بود که به طور منظم به ولایات سفر می کرد و عرایض مردم خود را از نزدیک می شنید و به آنها التفات و توجه می نمود. در کنار این اقدام مردمی، خودش در روزهای معین به طور منظم به پارلمان می رفت تا رسم استیضاح از رئیس حکومت به وسیله وکلا را تعمیم بخشد و آنها را با پدیده های دیموکراسی آشنا سازد.

میوندوال حدود دو سال به صفت صدراعظم و رئیس حکومت ایفای وظیفه نمود و پس از آن خودش استعفا داد.

در هنگام کودتای ۲۶ سرطان در بغداد بود. با شنیدن خبر پیروزی محمد داود، با خوشی و خوشبینی به وطن بازگشت نمود ولی به زودی به طور سری تحت تعقیب مامورین وزارت داخله و اجنت های کی جی بی قرار گرفت تا اینکه بروز دوم میزان سال ۱۳۵۲ یعنی حدود ۳ ماه پس از به قدرت رسیدن محمد داود، در اثر یک دسیسه ساختگی، بدون داشتن کوچکترین سند جرمی به زندان افکنده شد و دژخیمان رژیم با دادن شکنجه های پیهم روحی و جسمی، خواستار اعتراف وی در انجام عمل کودتا علیه رژیم سردار داود گردیدند.

اما به آن هم اکتفا نکرده خلاف تمام موازین حقوق بشر، او را با ضربات مشت و لگد شهید ساختند و بعد دستپاچه شده اعلان نمودند که موصوف با نکتایی اش خود را در چپرکت اتافش حلق آویز و انتحار نموده در حالیکه این بی عقل ترین جنایتکاران عصر فراموش کرده بودند که موصوف اصلاً دریشی و یا پطلون نه بلکه با لباس عادی به زندان برده شده بود و اصلاً چپرکتی برایش مهیا نشده بود بلکه مانند محبوسین عادی مظلومانه در روی اتافش می خوابید.

در شکنجه و قتل میوندوال، در میان چند تنی که وجدان های شانرا (اگر داشته باشند) لطمه دار ساختند "نبی عظیمی" و "صمد ازهر" بیشتر از دیگران درین جنایت و آدمکشی دست داشتند که هنوز هم زنده هستند و باید به مثابه بدنام ترین افراد اردو و پولیس افغانستان از شکنجه روحی رنج ببرند.

این شکنجه گران رژیم جمهوری داودخان درس شکنجه و زورگویی را از رهبر شان گرفته بودند زیرا سردار محمد داود مرد خود رأی و سرزوری بود. هر مسأله ملی که از سوی دیگران مطرح می شد، آنرا کسر شان خویش می پنداشت و سؤال کننده را دشمن محاسبه می کرد و به مجرد یافتن بهانه، یا نانش و یا جانش را می گرفت. او غیر از خودش، هیچ مرجعی را که ممثل ارزشهای ملی باشد نمی شناخت به همین سبب هرگز به حقوق سیاسی دیگران و آزادی های دیموکراتیک عقیده نداشت.

شهادت یک انسان عاشق به میهن و مردم، دروغ های شاخدار طرفداران کودتای ۲۶ سرطان سردار داود، بهتان انجام عمل کودتا به وسیله میوندوال که خود از کودتا نفرت داشت، برحق بودن و درست بودن مفکوره سیاسی موصوف اینها همه برای نسل کنونی مانند آفتاب واضح و روشن است. اگر یک عده بنابر مخالفت های شخصی، ملحوظات فامیلی و ارتباطات نزدیک با ارگ، وجدان شانرا زیرپا کرده و با بیشرمی و دیده درایی می خواهند به چشم مردم خاکستر بپاشند، اینرا باید بدانند که مردم جفنگ های آنها را قبول نمی کند و این تلاش های بی معنی، آنها را نزد دیگران سبک تر و روسیاه تر می سازد.

شهادت محمد هاشم میوندوال یا به دستور سردار محمد داود و یا هم بدون آگاهی وی، راه را برای پیروان خط مسکو که در حکومت ریشه دوانیده بودند، هموار و آسان ساخت. زیرا موصوف با اندیشه و آیدالوژی ملی مترقی دیموکرات، چون سپر آهنین در خط مقابل کمونیست نما ها قرار گرفته می توانست.

\*\*\*\* \* \* \* \* \*

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!